

نوروز و آنچه فراموش کرده‌ایم

جهان از پی شادی و دلخوشی‌ست

اولویت جشن و شادکامی در فرهنگ ایرانی



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

وقتی از کارویژه‌های دولت و سیاست سخن به میان می‌آید، معمولاً اهداف و غایاتی چون تامین نظم و امنیت، آزادی، عدالت، فراه و شادایی به‌عنوان دلایل توجیه‌کننده وجود دولت نام برده می‌شوند و از همین منظر می‌توان کارنامه دولت‌ها و سیاستمداران را براساس همین سنجها ارزیابی کرد. برخی از حکومت‌های دینی اما در طول تاریخ افزون بر این غایات، تحقق سعادت اخروی و رستگاری ابدی آدمیان را نیز بر این موارد می‌افزایند. باری به هر روی در میان اهمیت و اولویت و سزاگاری این ارزش‌ها میان صاحب‌نظران اختلاف‌نظرهایی هست و بخشی مهم از این اختلاف آراء، به تفاوتی بازمی‌گردد که بر سر جستجوی آدمی وجود دارد. برخی انسان را موجودی لذت‌طلب می‌دانند و برخی آزادی‌جو. برخی بر این گمانند که انسان گرگ انسان است و دیگرانی طبع دگر دوستی و عشق به هم‌نوع را در انسان قوی‌تر می‌پندارند. بخشی از چنین اختلافاتی البته به تجربه زیسته و اقوام و ملل گوناگون نیز ارتباط دارد. تحقیق در تاریخ ایرانیان و رصد آنچه در زندگی امروزی ایرانیان می‌گذرد، نشان از آن دارد که شادی‌طلبی از جمله مهم‌ترین ارزش‌های مدنظر ایرانیان در طول تاریخ گرانبار از شکوه و اقبال از یک سو و شکوه و ادبار از سوی دیگر آنها دارد؛ چنان که آدمی به خود جرات می‌دهد اعدا کند نزد ایرانیان و در حکمت خسروانی، این شادی و شادکامی است که دال مرکزی و محور اساسی زندگی است و گویی ایرانیان بقیه غایات را برای تحقق همین حیثیت شریف یعنی شادی گرامی می‌داشته‌اند و میان هر کدام از آنها با شادی ارتباطی معنادار می‌یافتند. در حکمت باستانی ایرانی «هورامزدا این زمین را آفرید، آسمان را آفرید، انسان را آفرید و شادی را برای انسان آفرید» تا با کمک آن در برابر شر، بدی و دروغ ایستادگی کند. در چنین فهمی جهان نه تبعیدگاه است و نه قرار است دوزخ رنج و زجر آدمی باشد، بلکه آدمی آزاد است تا دادگرانه و خردمندانه جهان را ایمن و آباد کند و از برای رفاه خویش بکوشد و به شکرانه بر خورده‌اری از چنین مواهبی، شکر دادار را به جشن بنشیند. به همین دلیل است که در فرهنگ باستانی، از قضا و آواز جشن که از «یسن» به معنای ستایش وام گرفته است، به زمان‌ها و مکان‌هایی اشاره دارد که در آنها ستایش هورامزدا به طریقی شادمانه و سرورآمیز برگزار می‌شده است. این امر در کنار تعدد جشن‌های سالانه‌ای که ایرانیان برگزار می‌کردند، خود نشانی از آن است که اول، دینداری ایرانیان شادمانه بوده است، دوم، آنها رضایت‌مندی از زندگی گیتی (دنیاوی) را مقدمه رستگاری مینوی می‌پنداشتند و سوم، می‌دانستند که چنبره زدن غم بر سرای زندگی آنان، نمودار چیزی جز سیطره شر و سلطه دروغ و ویرانی جهان نیست. به همین دلیل است که با عزمی سستونی که خود را در طراحی انواع آیین‌ها، تقویم‌ها و حکمت‌ها عیان می‌دارد، به برپایی جشن‌هایی خردمندانه و رنگارنگ مبتنی بر گردش طبیعت همت گماردند؛ چنانکه این ویژگی آنها را حتی مورخان چون هرودوت که گاه قلم‌شکن درباره ایرانیان از انصاف دور می‌شود، گزارش کرده‌اند.

در سامانه اندیشگی ایرانی، شادی چنان ارجی داشت که حتی مویبه و ماتم و غم و زاری ترفندی اهریمنی تلقی می‌شد و بازماندگان رفتگان از این جهان، از زیاده‌روی در سوگواری نیز منع می‌شدند زیرا اعتقاد راسخ بر آن بود که مرگ در این جهان پایان زندگی آدمی نیست و جز این، اشک‌های بازماندگان گذار راحت مردگان از این جهان به جهان برین را مانع می‌شود. چنین امری البته برآمده از خردورزی ایرانیان بود و نباید آن را چون خرافه طرد کرد. ایرانیان خرد، راستی و شادی را همیشه یکدیگر می‌دانستند و بی‌خردی، دروغ و غم را از آن رو دشمن می‌پنداشتند که تسلیم شدن بدان‌ها نمری جز تباهی و تاریکی جهان ندارد. این حکمت شادمانه بعدتر در دوران قرون میانه تاریخ ایران البته مورد سوءظن و تهاجم قرار گرفت و با وجود مقاومت‌های فراوان، بسیاری از وجه آن به تدریج در سراب قدرت غیب شد. با این همه ایرانیان این اقبال بلند را داشتند که کسانی چون فردوسی و نظامی حکمت ایرانی را زنده نگاه دارند. فردوسی بیهوده نرسود: «چو شادی بکاهد بکاهد روان / خرد گردد اندر میان ناتوان». نزد فردوسی تردیدی نیست که «خرد بر همه نسبکوی‌ها سر است» اما همو می‌داند که از استقامت خرد، استواری شادی است: «مدل به غم تا نکاهد روان / به شادی همی دار دل را جوان». نظامی نیز به همین نظام اندیشه باور دارد که چنین می‌نویسد: «جهان غم‌نیزد به شادی گرای / نه که بهر غم کرده‌اند این سرای / جهان از پی شادی و دلخوشیست / نه از بهر بیداد و محنت کشی‌ست».



بهروز غریب‌پور

خالق اپرای عروسکی ملی

نوروز، رخدادی است که مطلقاً نباید آن را آلوده سیاست و شیوه حکمرانی حکمرانان و تصمیمات مقطعی این دولت یا آن دولت دانست؛ اتفاقی طبیعی که طی آن طبیعت مرده، حیات مجدد را تجربه می‌کند و نه به دستور این وزارتخانه و نه به دستور آن وزارتخانه نیست که رخ می‌دهد. ما اگر به نوروز از این منظر بنگریم، منظری که حضرت سعدی در مورد آن می‌فرماید: «آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار / هر گیاهی که به نوروز نجندب حطب است»، می‌توانیم جهان را به هنگام نوروز شامل تغییرات بنیادین و تجدید حیات و حتی تجدید روح و جان عاشقی قلمداد کنیم. حضرت سعدی در غزلی دیگر می‌فرماید: «کامجویان را ز ناکامی چشیدن چاره نیست / بر زمستان صبر باید طالب نوروز را / عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند / این کرامت نیست جز مجنون خرم‌سوز را»؛ اشاره‌ای درست به این که به وقت بهار، طبیعت چنان شکوهی می‌گیرد که محبت در دل «انسان‌ها» بیدار می‌شود. اشاره من به انسان‌ها به قصد منهای کردن

نوروزنامه ۱

شبه‌انسان هاست؛ کسانی که خدانشناسی و خلقت‌شناسی‌شان در اندازه‌ای بسیار حداقلی است. بنابراین نوروز حائز وجهی است که خوشبختانه در هیچ دورانی تابع نظر حکام نبوده و نیست؛ به دستور هیچ حاکمی در هیچ دورانی نه‌بارانی می‌بارد، نه شکوفه‌ای سر می‌زند و نه سبزه‌ای از دل خاک بیرون می‌آید و این جای شکر دارد. چراکه هستند قلدران و جاهلانی که دل‌شان می‌خواهد از چنین اراده‌ای برخوردار باشند در حالی که خوشبختانه نه از آن برخوردارند، نه هرگز بر خوردار خواهند شد. با گذر از سرما و یخبندان و چنان چه در گذشته بود؛ با گذر از دورانی که کشت‌وکار، کشاورزی، دادوستد و آمدوشد در حداقلی‌ترین شکل خود رخ می‌داد، آمدن بهار نوید رخ دادن اتفاقاتی نو، هم در دل و جان طبیعت و هم در جان آدمی و روابط انسانی را می‌دهد. هنگامی که حضرت حافظ می‌فرماید: «ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی / از این باد ار مسد خواهی چراغ دل برافروزی» برافروختن چراغ دل به این معناست که با آمدن بهار همه ابعاد زندگی به شکلی دیگر درمی‌آید، از سردی و کسالت و انجماد خارج می‌شود و طرحی نو می‌پذیرد.

نوروزی نماد براندازی نیست

با گذر از این معانی ابتدایی، به شیوه برگزاری مراسم نوروز می‌رسیم. مراسمی که مانند بسیاری دیگر از رسم‌ها و باورهای ما تحت‌تاثیر سیاست دچار تغییر و تحول و با برخوردی‌هایی از سر نادانی و جهالت روبه‌رو شده

است. به‌عنوان مثال، میر نوروزی که تا دوران نوجوانی من نیز در کردستان برپا می‌شد، با بدعتی حکومتی مواجه شد. سنت برگزاری میر نوروزی به این شکل بود که برای برپایی آن حاکمی چندروزه انتخاب می‌شد؛ حاکمی که کارش شاد کردن مردم، آشتی دادن آن‌ها که با یکدیگر قهر بودند و نظایر این‌ها بود. او بنا بر حکم سنت باید چند روزی پس از آغاز حکومتش برکنار می‌شد و همگان می‌دانستند این حکومت پنج روزه یا بنا به روایتی دیگر ۱۵ روزه، حکومتی موقت اما شادی‌بخش است؛ دوران صلح و صفاست و نه در طول آن حقی پایمال خواهد شد، نه پس از آن کسی به خاطر آن چه کرده است به زندان خواهد افتاد اما در دوران رضاشاه و محمدرضاشاه این تصور پدید آمد که قصد از برپایی این حکومت چند روزه، براندازی است و در واقع سنت میر نوروزی به یکی از مصادیق اتهامی اهالی کردستان تبدیل و به قصدشان برای براندازی تعبیر شد. سنتی که حافظ در مورد آن می‌گوید: «سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی / که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی». اما در سیستم مدرن رضاشاهی و محمدرضاشاهی که فرماندار و استاندار تبدیل به نمایندگان حکومت شدند و در دوران پس از آن‌ها، سال‌های بعد از انقلاب، اگر این عبارت را بر زبان می‌آوردید که استاندار، فرماندار، بخشدار و حتی ده‌دار به مدت پنج روز اجازه صدور فرمان نداشتند، طبیعی بود که تصور شود قصد بر نادیده انگاشتن حکومت و براندازی است. در حالی که اگر به بنیان این رسم توجه می‌شد حتی خود همان حاکمان، فرمانداران، استانداران،



نوروزنامه ۲

نوروز در دنیای اسلام



محمد دهقانی

استاد ادبیات

چنان‌که ابوریحان در «آثار باقیه» آورده است، مردم نوروز را تقریباً در سراسر سرزمین‌های خلافت اسلامی، به‌خصوص در عراق و خراسان و آسیای صغیر، جشن می‌گرفته‌اند و خلفا و فرمان‌روایان هم به تأسی از اکاسره عهد باستان آن را فصل جمع‌آوری مالیات نیز می‌دانسته‌اند.

اهمیت خراج‌گیری در تداوم نوروز

به گزارش ابوریحان، متوکل عباسی گویا نخستین خلیفه‌ای بود که رسم گردآوری مالیات را در چنان موسمی ظالمانه یافت، زیرا هنگام گردش در شکارگاه دریافت که میوه‌ها و کشتزارها هنوز سبز و نارس‌اند و هنگام برداشت محصول فرا نرسیده است، اما کشاورزان ناگزیرند مالیات خود را بپردازند. چون از دیدن این وضع متأثر شد، از کارگزاران خود پرسید که مردم در این احوال ناچار چگونه می‌توانند خراج

بدهند؟ در پاسخ به او گفتند که اخذ مالیات در این فصل به مردم زیان می‌رساند و آنها ناچار می‌شوند وام بگیرند و محصول خود را به بهای ناچیز پیش‌فروش کنند یا چون از پرداخت مالیات ناتوان‌اند، موطن و مأوای خود را ترک گویند و به جای دیگر بروند. متوکل مویدی را فرا خواند و او پرسید: «چرا پادشاهان ایران که آن همه به احوال رعایا عنایت داشتند در چنان موسمی که غله هنوز نرسیده بود، از آنها خراج می‌گرفته‌اند؟» موید در پاسخ گفت که پادشاهان ایران نوروز را اصلاً در آغاز تابستان و هنگام برداشت محصول جشن می‌گرفته‌اند، اما پس از اسلام، چون حساب تقویم خورشیدی از دست رفت و روزهای کبیسه‌راه حساب‌نیاروند، نوروز به تدریج از آغاز تابستان به آغاز بهار منتقل شد و در همان جا ثابت ماند. رعایا هم از این بابت به‌زحمت افتادند، اما چون در قرآن نسی (به حساب آوردن روزهای کبیسه و تنظیم تقویم) نپه شده بود، کسی جرأت نکرد نوروز را به جای اول خود باز گرداند. متوکل فرمان داد که نوروز را به تأخیر اندازند و به هفدهم حزیران (تیرماه) منتقل کنند تا موسم برداشت محصول به پایان رسد و مردم بتوانند خراج خود را بپردازند. لیکن متوکل، پیش از آن که این فرمان به انجام رسد، کشته شد و نوروز بر سر جای خود باقی ماند (ابوریحان، ۱۳۸۰، صص ۳۹-۳۸).

اسلام، در همان آغاز بهار در سرزمین‌های خلافت برگزار می‌شده و یکی از علل مهم زنده ماندن آن هم ظاهر اهمیت بوده است که دستگاه خلافت و سایر فرمان‌روایان و حکام می‌توانستند به بهانه گرفتن خراج یا هدیه نوروزی خزانه خود را پر کنند. در مهم‌ترین سندی که از روزگار غزنویان در دست ما باقی مانده، یعنی در تاریخ بیهقی، چندبار از نوروز یاد شده و معلوم است که سلاطین غزنوی نوروز را مانند مهرگان به تفصیل جشن می‌گرفته و هدایای فراوانی نیز به همین مناسبت به دربار آنها سرازیر می‌شده است. آن طور که از اشارات بیهقی برمی‌آید، مراسم نوروز بر حسب تقویم خورشیدی هرساله در ۲۱ اسفندماه برگزار می‌شده است، چنان‌که مثلاً نوروز ۴۲۹ قمری برابر بوده است با ۲۱ اسفندماه ۴۱۶ خورشیدی؛ «وروز سه‌شنبه، چهار روز باقی مانده از جمادی الاولی امیر [مسعود] به جشن نوروز نشست، و داد این روز بدادند که تیران به آوردن هدیه‌ها، و امیر هم داد به نگاهداشت رسم و نشاط شراب رفت سخت به‌سزا». (بیهقی، ۱۳۵۰، ص ۷۰۵) آخرین باری که بیهقی از جشن نوروز یاد کرده ذیل رویدادهای سال ۴۳۱ قمری (۴۱۹-۴۱۸ خورشیدی) است. آن سال هم نوروز برابر بوده است با ۲۱ اسفندماه (هجدهم جمادی الاخری)؛ «امیر [مسعود] به جشن نوروز نشست، و هدیه‌ها بسیار آورده بودند، و تکلف بسیار رفت، و شعر شنود از شعرا، که شادکام بود در این روزگار زمستان و فارغ دل و فترتی نیفتاد، و صلّت فرمود، و مطربان را نیز فرمود». (همان، ص ۸۱۵)

مخالفت غزالی با نوروز

این اشارات بیهقی و سایر منابع تاریخی دنیای اسلام (که اینجا مجال پرداختن به همه آنها نیست)، معلوم می‌کند که یکی از علل عمده زنده ماندن نوروز در